

Application of Ibn Khaldoun's method in criticizing Al-Baladhuri's news about the conquest of Qutaiba ibn Muslim Bahili in Transoxiana(Mawra al-Nahr)

Mahina AmirShahkarami ¹  Mostafa Pirmoradian ²  Asghar Montazer al Qhaem ³ 

1. PhD student of Islamic History, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Isfahan University, Isfahan, Iran. Email: mahinamirshahkarami@gmail.com.

2. Corresponding Author, Associate Professor of History Department, Faculty of Literature and Human Sciences, Isfahan University, Isfahan, Iran E-mail: m.pirmoradian@ltr.ui.ac.ir.

3. Professor of History Department, Faculty of Literature and Human Sciences, Isfahan University. , Isfahan, Iran. montazer@ltr.ui.ac.ir.

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 11Octo2021

Received in revised

form: 26Janu 2022

Accepted: 9Mar2022

Publishedonline:5May 2022

Keywords:

al-Balādhurī

Futūh al-buldān,

Conquest (Futūh)

Qutayba ibn Muslim al-Bahili,

Transoxiana(Mawra al-Nahr),

Historiography,

Ibn Khaldun.

Ahmad ibn Yaḥya al-Balādhurī is one of the most influential historians, and great geographers of the Islamic world, who was the agent of "Diwan Kharaj" in the court of the Abbasid caliphs. This historian has written many works, but his book Futūh al-buldān has been one of the most important historical sources of conquest (Futūh) and a reference for many subsequent historians. Concerning the significance and the outstanding role of the narratives of this book among historians, the present study aims to examine and criticize al-Baladhuri's historiography of conquests, relying on the framework of historiography in Ibn Khaldun's ideas. In this research, to deepen the main issue, only Baladhuri's narratives about Qutayba ibn Muslim al-Bahili's victory (Futūh) of Mawra al-Nahr(Transoxiana) are criticized and analyzed from various dimensions relying on Ibn Khaldun's historiographical foundations to find out the weaknesses and strengths al-Baladhuri's historiography. Therefore, the main research question is as follows: What are the components of al-Baladhuri's historiography about Qutayba ibn Muslim al-Bahili's Conquest (Futūh) of Mawra al-Nahr (Transoxiana), and to what extent are they compatible with the principles of Ibn Khaldun's historiography? In response to this question, according to Ibn Khaldun's historiographic criteria, Baladhuri's narratives about the conquests can be criticized and modified, and they cannot be considered wholly based on principled and systematic historiography.

Cite this article: AmirShahkarami, Mahina & Pirmoradian, Mostafa & Montazer al Qhaem, Asghar (2022). Application of Ibn Khaldoun's method in criticizing Al-Baladhuri's news about the conquest of Qutaiba bin Muslim Bahili in Transoxiana(Mawra al-Nahr) Application of Ibn Khaldoun's method in criticizing Al-Baladhuri's news about the conquest of Qutaiba bin Muslim Bahili in Transoxiana(Mawra al-Nahr). Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 16No30, Pages 113-135.

DOI. 10.22111/JHR.2021.38553.3140




© The Author(s).Mahin AmirShahkarami & Mostafa Pirmoradian & Asghar Montazer al Qhaem

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

DOI: 10.22111/JHR.2021.38553.3140



کاربست روش ابن خلدون در نقد اخبار بلاذری درباره فتوح قتیبه بن مسلم باهلی در ماوراءالنهر

مهین امیرشاه کرمی^۱  مصطفی پیرمردیان^۲  اصغر منتظر القائم^۳ 

۱ - دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان ایران، mahinamirshahkarami@gmail.com

۲ - دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان ایران، (نویسنده مسئول)، m.pirmoradian@ltr.ui.ac.ir

۳ - استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان ایران، montazer@ltr.ui.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

احمد بن یحیی بلاذری از مهمترین مورخان، نسابان و جغرافی دانان بزرگ جهان اسلام است که مدتی هم مأمور خراج و برید در عصر عباسی بود. این مورخ آثار متعددی به نگارش درآورده اما کتاب «فتوح البلدان» او، از مهمترین منابع تاریخی فتوح و مرجع بسیاری از مورخان بعدی بوده است. مسئله اصلی این پژوهش با توجه به اهمیت و نقش پر رنگ روایت های این کتاب در بین مورخان، بررسی و نقد روش بلاذری در تاریخ نویسی فتوح با تکیه بر چهارچوب های تاریخ نگاری در آراء ابن خلدون است. به عبارتی روشن تر در این پژوهش به طور متمرکز، برای تعمیق مسئله اصلی، صرفا روایت های بلاذری درباره فتوح ماوراءالنهر توسط قتیبه بن مسلم باهلی از ابعاد مختلف و با تکیه بر بنیادهای تاریخنگاری ابن خلدون مورد نقد و واکاوی قرار می گیرد، تا از این مجرا نقاط ضعف و قوت روش بلاذری تا حدودی روشن گردد. از این رو سوال اصلی پژوهش اینچنین قابل طرح است که مولفه های تاریخ نویسی بلاذری پیرامون فتوح قتیبه بن مسلم در ماورالنهر کدامند و با اصول تاریخنگاری ابن خلدون تا چه اندازه قابل تطبیق هستند؟ در پاسخ به این سؤال به نظر می رسد بر اساس معیارهای تاریخنگاری در نظر ابن خلدون، روایت های بلاذری پیرامون اخبار فتوح قابل نقد و جرح و تعدیلند و نمی توان به طور کامل آنها را مبتنی بر تاریخنگاری اصولی و چهارچوبمند دانست.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۸

تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۱/۲/۱۵

واژه‌های کلیدی:

بلاذری،

فتوح البلدان،

فتوح،

قتیبه بن مسلم باهلی،

ماوراءالنهر،

تاریخنگاری،

ابن خلدون.

استناد: امیرشاه کرمی، مهین و منتظر القائم، اصغر و پیرمردیان، مصطفی (۱۴۰۱). کاربرد روش ابن خلدون در نقد اخبار بلاذری درباره فتوح

قتیبه بن مسلم باهلی در ماوراءالنهر، مجله پژوهش های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۶، شماره ۳۰، ص ۱۱۳-۱۳۵.

DOI. 10.22111/JHR.2021.38553.3140

مقدمه

اختلاف روایات دربارهٔ یک واقعهٔ تاریخی، یکی از مشکلات مهمی است که توانایی و تبحر مورخان را در بازشناسی خبر صحیح از سقیم نمایان می‌سازد و بر میزان وثاقت اخبار صادره از جانب آن‌ها تاثیر بسیار دارد. انتخاب یک خبر از میان چندین روایت بعضا متناقض، مورخ را ناگزیر به وادی پژوهش و نقادی دربارهٔ اسناد و اخبار می‌کشاند و دقت نظر او را دوچندان خواهد کرد. بر همین مبنا اغلب مورخان سبکی مشخص برای بررسی روایات در پیش می‌گیرند و تلاش دارند روایت هایشان با جرح و تعدیل و نقادی، هر چه بیشتر به حقیقت نزدیک شود. یکی از موضوعاتی که اختلافات قابل توجهی دربارهٔ آن، میان مورخان متقدم جهان اسلام وجود دارد بحث فتوحات و فاتحان مسلمان در قرون نخستین اسلامی است. این موضوع به دلیل ذات آن که شکست و پیروزی سرنوشت ساز مسلمانان و توفیق یا عدم موفقیت سرداران در گسترش اسلام است، همواره با نوعی اغراق و حماسه و غرور یا به عکس لاپوشانی و تحریف آمیخته می‌شود و حتی گاهی به قدری شاخ و برگ پیدا می‌کند که اصل خبر را تحت الشعاع قرار داده و به محاق می‌برد؛ به ویژه زمانی که فتوحات برای فاتحین و بازماندگان آن‌ها متضمن منافی نیز باشد. با عبور از دلایل و زمینه‌های متعدد این چالش، در این مقاله درصدد هستیم به صورت مصداقی و موردی اخبار یکی از نواحی مهم فتح شده توسط مسلمانان را در یکی از مهمترین کتاب‌های فتوح در جهان اسلام با توجه به اصول تاریخنگاری از منظر ابن خلدون بررسی کنیم. تا از این مجرا مشخص شود تا چه اندازه مورخ توانسته بر اختلاف روایات فائق آید و در نهایت روایتی سالم، منسجم و معنادار از واقعه تاریخی ارائه نماید. با این مقدمه می‌توان گفت مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی انضمامی اخبار مهیج فتوح قتیبه بن مسلم باهلی در ماوراءالنهر در کتاب فتوح البدان بلاذری است و برای بررسی و نقد اخباری که بلاذری ناقل آنها بوده و تطبیق آن‌ها با تاریخنگاری چهارچومبند، از روش‌ها و اصول تاریخنگاری ابن خلدون استفاده شده است.

شایان توجه است به طور کلی درباره موضوع فتوح، میان اغلب مورخان اختلاف نظر وجود دارد و در طول قرون متمادی اسلامی، همواره با روایات ها و دیدگاه‌های گوناگونی درباره فتوح از جمله فتوح قتیبه بن مسلم روبه‌رو بوده‌ایم. با این تفاسیر به طور اجمال می توان گفت این مقاله به روشی توصیفی-تحلیلی درصدد است اشکالات اخبار بلاذری در فتوح البلدان درباره فتوح قتیبه را با کاربست روش نقد اخبار ابن خلدون واکاوی و تبیین نماید. بلاذری به عنوان یکی از بزرگترین مورخان اسلام در کتاب مهم فتوح البلدان ۱۵ خبر درباره فتوح قتیبه بن مسلم باهلی در ماوراءالنهر آورده است که به نظر می رسد با التفات به آراء تاریخنگاران ابن خلدون اشکالاتی مهمی بر آن ها وارد است از جمله؛ اغراق در نقش قتیبه به دلیل عدم توجه به نبود حکومت مرکزی در ماوراءالنهر در زمان فتوحات قتیبه و به تیغ این تشتت، فقدان نیروی نظامی منسجم و گسترده مرکزی که به عنوان مانعی اساسی در مقابل سپاه اسلام به فرماندهی قتیبه مقاومت کند، استفاده بلاذری از روش "وجاده" یا نقل روایات با «قالوا» از چند فتوح‌نگار مشهور سده دوم و سوم هجری بدون نقد و عرضه روایت های آن ها بر یکدیگر، ابهام در شرح اقدامات قتیبه به دلیل استفاده از روش "وجاده" و غفلت از ارائه روایتی منسجم و معنادار، چند اشتباه جغرافیایی و در آخر اشکال در سند و متن برخی از خبرها. به این ترتیب می توان گفت با توجه به اینکه بلاذری یکی از مهمترین کتاب فتوح را در تاریخ اسلام نگاشته است و همچنین به عنوان یک مورخ، جغرافی دان و مأمور خراج در دبیرخانه عباسی فعالیت داشته و اسناد دولتی مهمی برای سنجش روایت ها در اختیارش بوده، این اشکالات در روایت های فتوح او محل تأمل است و ضرورت واکاوی و نقد تاریخنگاری او را روشن می سازد. بر همین اساس در این پژوهش تلاش می شود با کاربست چهارچوب ها و اصول تاریخنگارانه مقبول از نظر ابن خلدون، تاریخنگاری فتوح بلاذری از منظری تازه نقد و واکاوی شود. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه ای و فیش برداری اصولی از آنهاست.

از آنجا که در ایم مقاله از روش ابن خلدون در نقد اخبار بهره جسته ایم لازم است قدری به این روش پرداخته شود. چنانکه می دانیم ابن خلدون برای تاریخنگاری رعایت برخی اصول و

چهارچوب ها را ضروری می داند و معتقد است، نقد اخبار صحیح از سقیم، باید بر اساس قواعد و اصولی انتقادی و با رویکردی تحلیلی صورت گیرد.

۱. مطابقت اخبار با واقعه تاریخی از راه سنجش خبر و تعمق در امکان وقوع آنها (ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۳۷) همچنین تأمل در توافق یا تضاد اخبار با یکدیگر برای تشخیص خبر درست (ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۹). ابن خلدون در این زمینه معتقد است مورخان با احاطه کامل ر تاریخ می توانند یکی از دو خبر متعارض را که جمع میان آنها مشکل است، با عرضه خبر بر دیگر اخبار و تعقل درباره آن، انتخاب کنند و به تزویرها و تحریف‌های راویان پی ببرند (نک: ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۳۷).

۲. تطبیق اخبار با اصول علم تمدن و عمران و شرایط و مقتضیات عصری حاکم بر جوامع مسلمان (نک: ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۴)

۳. عرضه اخبار بر قوانین و سنت های صحیح تا بهترین و درست ترین خبر بازشناخته شود (نک: ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۱۳). ابن خلدون در واقع به دنبال تطبیق اخبار با حقایق عینی خارجی و قوانین اجتماعی است تا از این مجرا مورخ هر چه بیشتر به واقعیات تاریخی نزدیکتر شود. ۴. ابن خلدون معتقد است باید امکان وقوع خبر از نظر عقلی و عرفی وجود داشته باشد و مورخ بتواند با به کارگیری روش برهان و استدلال صحت و سقم خبر را بررسی کند و آن را در بوته نقد و تحلیل بازشناسی کند (نک: ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۹).

۵. ابن خلدون سازگاری خبر با زمان و مکان وقوع رویداد تاریخی را ضروری می داند. در واقع معتقد است زمان و مکان وقوع حادثه باید ظرفیت و گنجایش چنین اتفاقی را داشته باشد. همچنین سازگاری خبر با طبیعت انسانی و دیگر عناصر موجود در عالم و جوامع انسانی مورد توجه این مورخ است. (نک: ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۱۰)

۶. اصل تشکیک و نداشتن اعتماد کامل به راویان و ناقلان خبر از مهمترین و بنیادین ترین اصول مورخ تأکید این خلدون است. (نک: ابن خلدون، ۱۳۹۱، ص ۹).

۷. شناخت و تحلیل علل و عوامل وقایع و توجه به چرایی رویدادها و همچنین توجه ویژه به سنت های حاکم بر تشکیل، تکامل و انحطاط دولت‌ها و تمدن‌ها از دیگر اصول تاریخنگارانه ابن خلدون است (ابن خلدون، ۱۳۹۱ ه، ص ۴).

به این ترتیب می توان عنوان کرد ابن خلدون توجه ویژه به علوم اجتماعی و عمران بشری و نیز رویکرد تحلیلی و انتقادی به اخبار را معیاری محکم برای سنجش اخبار و تبیین رویدادهای تاریخی قلمداد می کند. متکی بر همین بینش، ناصف نصار معتقد است «دانش تاریخ تنها یک دانش وابسته به انسان تاریخی نیست؛ بلکه دانش حیات انسان به‌عنوان موجودی اجتماعی است و این امر قلمرو استدلال، چرایی و هماهنگی را بیش از اندازه گسترش می‌دهد» (نصار، ۱۳۶۶، ص ۱۱۱). نصار در واقع تاریخ را یک دانش اجتماعی و تمدنی دانسته که در حیات جمعی انسان مؤثر خواهد بود و لازم است مبتنی بر این رویکرد، بررسی و نقد روایات تاریخی نیز با توجه به زمینه های اجتماعی صورت گیرد.

اسناد اخبار فتح ماوراءالنهر توسط قتیبه بن مسلم باهلی در کتاب فتوح البلدان بلاذری

بلاذری فتوح ماوراءالنهر را ذیل اخبار خراسان نگاشته است. وی ۱۵ خبر درباره فتوح و دوران حکمرانی قتیبه بن مسلم باهلی بر خراسان و ماوراءالنهر آورده است؛ شش خبر از ابو عبیده معمر بن مثنی (۲۱۰ هجری)، پنج خبر با ذکر کلمه قالوا از مشایخ مورد اعتماد خود بدون ذکر نام آن‌ها، یک خبر از هشام بن محمد کلبی (۲۰۶ هجری)، یک خبر از محمد بن علی مدائنی (۲۱۵ هجری)، یک روایت از هیشم بن عدی (۲۰۷ هجری) از قول ابن عیاش همدانی و یک خبر از علی بن مجاهد کابلی رازی (بعد از ۱۸۲ هجری).

پنج روایتی که بلاذری درباره فتوح قتیبه بن مسلم باهلی با فعل «قالوا» بدون ذکر نام راوی آورده است، شامل خبر آمدن قتیبه بن مسلم باهلی به خراسان، خبر آمدن پادشاه جوزجانان نزد قتیبه، تسلیم شاه خوارزم، مخالفت قتیبه با سلیمان بن عبدالملک و خبر انتقال سر قتیبه نزد سلیمان است. بلاذری با توجه به شخصیت و اعتبار علمی اش در نقل این خبرها، بر اجماع اخبار

فتوح‌نگاران شرق اسلامی اعتماد کرده است و روایت‌های آن‌ها را واقعیت‌های تاریخی در فتوح قتیبه بن مسلم محسوب کرده است. در این روایتها، ارزش‌سنجی فعلی سوم شخص جمع «گویند» دلالت بر شهرت و ارتقای سند نزد بلاذری دارد. برای سنجش ارزش این تلقی بلاذری لازم است وثاقت راویان این روایت‌ها در آثار فتوح‌نگاران مهمی در شرق اسلامی همچون ابوعبیده معمر بن مثنی بررسی شود. مثنی با برشمردن سلسله‌مشایخ این روایت‌ها میزان اعتبار راوی و روایت‌ها را نیز تحلیل کرده است. به نظر گرچه بلاذری به دلیل اطنا ب اسناد و همانندی اخبار فتوح‌نگاران و اجماع آنان، دست به حذف سلسله‌سندها زده و روایت خود را با فعل «قالوا» آورده است؛ اما شایسته بود با توجه به اهمیت این روایت‌ها و ارزش فتوح ماوراءالنهر که مبدأ ورود اسلام به آن خطه بوده است، اسناد این روایت‌ها را با ذکر مشایخ آن‌ها نقل می‌کرد تا خواننده با اطمینان بیشتری به این روایات‌ها نظر کند. با توجه به ارزش فتوح ماوراءالنهر، مخاطب بلاذری نمی‌داند او به چه کسانی در زمینه نقل این روایت‌ها اعتماد کرده است و به نظر شایسته بود بلاذری این روایت‌ها را همانند اخبار مهم دیگری در کتابش که به سلسله اسناد آن‌ها اشاره کرده است، نقل می‌کرد. (در زمینه این روایت‌ها نک بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۳)

بلاذری شش روایت را نیز از ابوعبید معمر بن مثنی (۲۱۰ هجری) به‌عنوان منبع اصلی خود نقل کرده است. این شش روایت عبارت‌اند از: خبر شکایت مردم سمرقند نزد عمر بن عبدالعزیز از قتیبه، حمله قتیبه به خوارزم و سمرقند، سعایت عبدالله بن عبدالله بن اهتم از قتیبه نزد حجاج، گشوده شدن خوارزم به دست قتیبه، پوحشت قتیبه از سلیمان بن عبدالملک و گشوده شدن شهر فیل به دست قتیبه.

ابوعبیده معمر بن مثنی، عالم انساب، ادیب و شاعر، مفسر علوم قرآن، ناقل اخبار و فتوح‌نگار ایرانی ساکن بصره بود. وی به بنو تیم قریش وابسته ولی نژادش ایرانی بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶، ۹۳). او را از خوارج اباضیه ولی متمایل به معتزلیان دانسته‌اند. با این وجود در میان عالمان علم رجال جایگاه بسیار مهمی دارد و با اوصافی همچون وثاقت و صداقت و ثبات، او را ستوده‌اند (نک عزیزی، ۱۳۹۱، ۱۸۶). آثار ابوعبیده را حدوداً ۱۱۰ عنوان برشمرده‌اند. کتاب‌های فتوح

معمربن مثنی شامل فتوح ارمنیه، اهواز و سواد، فتوح و مقاتل فرسان، فتوح خراسان و کتاب البصره است (ابن ندیم، ۱۳۶۶، ۹۳). از دیگر آثار مهم او در زمینه فتوح کتاب مقاتل الاشراف است (ابن خلکان، ۱۹۷۲، ج ۵، ۲۳۹). در مجموع ۷ عنوان کتاب در زمینه فتوح به نام او موجود است. بلاذری گرچه در این روایت‌ها به علی بن مغیره اسرم نیز به عنوان واسطه سند اشاره می‌کند؛ اما از نوعی روش وجاده در زمینه اسناد بهره می‌برد. در واقع مانند محدثان، سند را تکرار نمی‌کند و با ذکر فعل «قال ابو عبیده» به نقل قول مستقیم از کتاب ابو عبیده مثنی می‌پردازد. (عزیزی، ۱۳۹۱، ۱۹۱).

از میان ۱۵ روایت بلاذری پیش از این مسانید و سبک نقل ۱۱ روایت بررسی شد اما ۴ روایت دیگر که درباره فتوح ماوراءالنهر از او موجود است. یکی روایت محمد بن علی مدائنی به نقل از ابن عیاش همدانی درباره فتح منطقه شاش و اسپجج است. یک روایت هم از هشام بن محمد کلبی درباره حمله دشمنان قتیبه به چادر محل استقرارش و کشتن قتیبه است. یک روایت دیگر نیز از هشام بن عدی به نقل از ابن عیاش الهمدانی درباره فتح شاش است و خیر آخر را هم بلاذری از علی بن مجاهد کابلی رازی - از اخباریان ضعیف و متهم به جعل حدیث و سند - نقل کرده که گرایش عثمانی داشت و مولف اثری به نام اخبار الامویین است (عزیزی، ۱۳۹۱، ۲۲۷).

مقایسه اخبار بلاذری و طبری - به عنوان مهمترین و جامع ترین مورخ تاریخ اسلام درباره فتح ماوراءالنهر نشان می‌دهد طبری ۲۴ خبر درباره فتوح قتیبه گزارش کرده است. ۲۰ خبر از علی بن محمد مدائنی و چهار خبر دیگر از هشام کلبی، علی بن مجاهد، معمر بن مثنی و ابومخنف لوط بن یحیی ازدی. در مجموع اخبار طبری طولانی تر و دقیق تر و با جزئیات بیشتری از حوادث و اماکن است و در پاره ای از روایت‌ها حتی به نقل شعری در رابطه با آن نیز می‌پردازد (نک: طبری، ۱۴۰۹، ج ۵، ۲۸۴ - ۲۱۰).

نقد و بررسی اخبار فتوح بلاذری مبتنی بر اصول تاریخنگاری ابن خلدون

در این بخش ۱۵ روایت بلاذری از فتوح ماوراءالنهر را به ترتیبی که در کتاب آمده است مرور خواهیم کرد و تلاش می‌کنیم هر دو وجه کیفیت و کمیت محتوا و روش بیان روایت، از دریچه

نگاه بلاذری را با اصول و قاعده های تاریخنگاری روشمند از منظر ابن خلدون تطبیق داده و سپس به نقد و بررسی آن ها پردازیم.

- بلاذری در خبر نخست نقل می کند قتیبه به قصد آخرون به بلخ رفت. دهقانان بلخ به استقبال وی آمدند و به اتفاق آنان از جیحون گذشت. پس از آن پادشاه صغانیان با هدایا و کلید طلایی نزد قتیبه آمد و تسلیمش شد و قتیبه را به بلاد خود دعوت کرد. بلاذری به علت تسلیم ملک صغانیان هم اشاره دارد و می نویسد: در آن زمان پادشاه آخرون و شومان ملک صغانیان را در تنگنا قرار داده بودند و بدین سان، از همان آغاز فتوح قتیبه، ایرانی ها با وی همکاری کردند. طی ده سال حضور قتیبه در آن منطقه، از قوا و موقعیت ایرانی ها بهره برد و آنان را به خود نزدیک کرد.

اگر چهارچوب های تاریخنگاری روشمند از نظر ابن خلدون را مرور کنیم، یکی از اصول مهم تاریخنگاری از نظر او لزوم دقت در نقل روایات و نقد آن ها و همچنین برشمردن جزئیات ضروری و چرایی وقوع رویدادهاست. با این حال در این خبر، بلاذری بدون تعیین نام راوی با فعل «قالوا» روایتش از ورود قتیبه به مرو را بدون تعیین زمان و سال فتح آغاز می کند. همچنین به علل و اهداف قتیبه از فتوحات ماوراءالنهر و استقرارش مرکز خراسان توجهی ندارد و روند فتوح او اشاره می کند. بلاذری همچنین نام ملک صغانیان و نوع هدایا و میزان آن را که به قتیبه هبه شده است روشن نمی کند و به چرایی و چگونگی ورود قتیبه به بلاد صغانیان نیز اشاره ای ندارد. در ادامه روایت بلاذری می نویسد: قتیبه، برادرش صالح بن مسلم را بر جای خود بر ماوراءالنهر گذاشت و به مرو بازگشت. صالح، کاسان و اورشت از توابع فرغانه را گشود. نصرین سیار نیز همراه صالح بود. صالح سپس بیعنجر و خشکت را نیز که از توابع فرغانه و مرکز قدیمی آن ایالت بود، فتح کرد». بلاذری در ادامه خبر می نویسد: «آخرین فردی که کاسان و اورشت را پس از سرپیچی اهالی آنجا گشود، نوح بن اسد در زمان خلافت المنتصر بود». در متن تصحیحی رضوان، سید بیعنجر آمده که تصحیف است. (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۰۹).

- در روایت دوم نیز بلاذری بدون ذکر سند که محل نقد و نشان از سهل انگاری او دارد خبر خود را با فعل «قالوا» روایت می‌کند. در این خبر بلاذری آورده پادشاه جوزجانان به نزد قتیبه بن مسلم باهلی رفت و تسلیم وی شد؛ ولی پس از بازگشت در طالقان مرد. قتیبه بن مسلم در سال ۸۷ هجری به جنگ مردم بیکند رفت و نیزک نیز همراه وی بود و قتیبه در ناحیه زَمّ از نهر گذشت و در بیکند نزدیک‌ترین شهر بخارا، به نهر رفت. اهل شهر خیانت کردند و از سغدیان یاری طلبیدند. قتیبه با ایشان به جنگ پرداخت و در حصارشان گرفت. آنان خواستار صلح شدند؛ ولی وی شهر را به عنوه بگشود. قتیبه در سال ۸۸ هجری برادرش، بشار بن مسلم باهلی را به جای خویش بر مرو گذاشت و به غزای تومشکت و گرمینه رفت و با اهل آنجا مصالحه کرد و دژهای کوچکی را نیز بگشود. سپس به غزای بخارا رفت و آن را به صلح فتح کرد (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۰).

در این روایت‌ها نیز بلاذری گزارش فتوح را به طور کلی بیان کرده و به جزئیات و اخبار مهم فتح شهرهای استراتژیکی مانند جوزجان و بخارا و... را به شکل دقیق اشاره نکرده است. وی علت خیانت مردم بیکند و چگونگی بازگشت قتیبه را به مرو مورد بررسی قرار نداده و سپس فتوح سال ۸۸ هجری قتیبه را با یک گزارش کلی کوتاه از فتح و صلح بخارا بیان کرده است. در این بخش روایت نیز همانطور که مشاهده کردیم هیچ گزارشی از حُکام بخارا، کیفیت دفاع مردم بخارا و تسلیم و پذیرش صلح از سوی آنان، تعداد مدافعان شهر و در مقابل سپاهیان قتیبه، چگونگی و مدت زمان فتح شهر، و نیز شگردهای جنگی و رویدادهای مهم در فتوحات ارائه نشده است.

-روایت سوم، از قول ابو عبیده به روش وجاده نقل شده است. بلاذری آورده است وقتی قتیبه بخارا را محاصره کرد و اهالی بخارا دروازه های شهر را بستند و مقاومت کردند، وی به آنان نیرنگ زد و گفت: اجازه دهید تا من دو رکعت نماز به جای آورم. اهالی بخارا اجازه دادند و قتیبه عده‌ای را در کمین گذاشت و با تعدادی از سپاهیانش به داخل شهر رفت و نماز گزارد. پس از آن چون نیروهای همراه قتیبه از دربانان بیشتر بودند، به شهر درآمدند و برخی را کشتند و مالی

بسیار به چنگ آوردند. این خبر نیز از جهات مختلفی قابل نقد است اول آن که دلیل استفاده از روش وجاده چه بوده و چرا سلسله راویان به طور کامل در خبری به این مهمی حذف شده است. این مسئله همچنین پرسش درباره سلسله اسناد و میزان وثاقت راویان را نیز پیش می‌کشد. مهمتر از آن در محتوا نیز این خبر دارای ضعف‌های قابل تأملی است که اصل آن را تحت شعاع قرار می‌دهد. رویدادهای مهمی همچون مذاکراتی که میان قتیبه و اهالی بخارا رفته، علت مقاومت آنها، چگونگی پذیرش اینکه اجازه دهند قتیبه برای نمازگزاری وارد شهر شود، دین و آداب و رسوم و خلاقیت و اجتماعیات مردم بخارا و... اخباری از این دست که جزئیاتی بسیار مهم هستند و بازتاب دهنده نوعی تاریخ اجتماعی نیز می‌توانند باشند. همه این موارد از چشم قتیبه دور مانده و بدان‌ها توجهی نشان نداده است. از طرف دیگر واسطه نقل خبر یعنی ابوعبیده نیز برایش این موارد موضوعیتی نداشته است و بلاذری نیز به تبع او از این مهمات عبور کرده است. به این ترتیب هر دو به چرایی و چگونگی تسلط نیروهای قتیبه بر بخارا و رویدادهای مهم پیرامون این خبر توجهی نشان نداده‌اند.

در روایت چهارم، بلاذری بدون ذکر سال از قول ابوعبیده نقل می‌کند که قتیبه به سغد حمله برد و نیزک را در طخارستان کشت و او را مصلوب ساخت. سپس شهر کش و نسف را به صلح گشود. در این روایت، بلاذری دلیل قتل نیزک و چگونگی عملیات گسترده قتیبه به سغد و تصرف شهرهای سمرقند و کش و نسف در مدتی کوتاه را شرح نداده است. بر طبق اصول تاریخنگاری از دیدگاه ابن خلدون اخبار اینچنینی با تمدن و عمران و امکانات آن روز و وضعیت حمل و نقل و لشکر کشی از نظر عقلی و عرفی قابل توجیه نیست. در این روایت بر مبنای آراء تاریخنگاران ابن خلدون، بلاذری می‌بایست فاصله زمانی میان فتوح شهرهای مختلف را به صورت دقیق قید کند و نیز تعداد سپاهیان و شیوه فتح شهرها و میزان مقاومت بومیان را توضیح دهد. همچنین رویدادهای مهمی همچون قتل نیزک و مصلوب ساختن او را با عباراتی کلی شرح می‌دهد.

در روایت پنجم تا هشتم، بلاذری با ذکر فعل «قالوا» بدون ذکر سال، به تسلیم شاه خوارزم اشاره می‌کند و می‌نویسد شاه خوارزم با برادرش خُرزاد اختلاف داشت. خُرزاد با دادن وعده‌هایی به قتیبه، به فتح خوارزم تشویقش کرد، به این شرط که پادشاهی را به او واگذار کند. بلاذری سپس به توصیف شهرهای خوارزم می‌پردازد که این منطقه سه شهر دارد و پیرامون آن فارقینی است و مستحکم‌ترین آن‌ها شهر "فیل" است. سپس از قول علی بن مجاهد بن مسلم کابلی (بعد از ۱۸۰ هجری) - برخلاف نظر دیگر اخباریان - نقل می‌کند که شهر فیل همان شهر سمرقند است. این در حالی است که اغلب مورخان در ادعای کاملاً متعارض با بلاذری معتقدند فیل شهر خوارزم است. از جمله طبری می‌نویسد: «گفته‌اند که فیل مدینه سمرقند است و قول علی بن مجاهد نزد من معتبرتر است که فیل مدینه خوارزم است» (طبری، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ۲۴۸). در این اختلاف فاحش همانگونه که ابن خلدون راهکار ارائه داده است مورخ می‌بایست یکی از دو خبر متعارض را با تکیه بر منابع معتبر و شواهد خارجی بسنجد و آنگاه دست به تأیید یا رد خبری بزند. می‌توان نتیجه گرفت احتمال بلاذری دقت کافی در بررسی اسناد روایت یا عرضه متن آن بر دیگر منابع و همچنین تطبیق با شواهد خارجی به خرج نداده است. عدم به کارگیری عقل تاریخی و استفاده نکردن از دانش جغرافیای تاریخی، که هر دو مورد تأکید ابن خلدون است از دیگر انتقاداتی است که می‌توان بر این تشخیص جغرافیایی بلاذری وارد ساخت. (در زمینه شهر فیل نک: حموی، بی‌تا، جزء ۴، ۲۸۶). شایان توجه است این شهر در سده چهارم میلادی ساخته شده و در سده چهارم هجری تخریب شده است (بیرونی، ۱۳۶۳، ۵۶). کشف مسکوکاتی از دوران خلافت امویان در دارالضرب فیل در سال ۷۶ هجری قرینه قابل توجهی است که نشان می‌دهد آنجا یکی از مراکز مهم خاندان خوارزمشاهی در پیش از اسلام بوده است (نک: محیط طباطبایی، ۱۳۶۳، ۴۰).

بلاذری ادامه می‌دهد: «آنگاه پادشاه خوارزم به شهر فیل رفت و ثروت و مال صلح و کلیدهای شهر را برای قتیبه فرستاد. وی یکی از برادران خود، عبدالرحمان را به سوی خُرزاد فرستاد و با او جنگید و او را بکشت و ۴۰۰۰ اسیر گرفت و آنان را بکشت.» بلاذری ادامه می‌دهد قتیبه

البته براساس شرطی که با پادشاه خوارزم گذاشته بود، حکومت خوارزم را به همان پادشاه سابق داد؛ ولی مردم گفتند او مردی ضعیف است و حمله بردند و او را کشتند. بدین سان، قتیبه از اختلافات درونی خاندان حکومت گر خوارزم سود برد و به سرعت بلاد خوارزم را تصرف کرد. در این روایت نیز به نظر آمار اسارت و کشتن ۴۰۰۰ نفر آمیخته با اغراق است. در نگاه ابن خلدون وقوع چنین اخباری از نظر عقلی و عرفی امکانپذیر نیست. از طرف دیگر با تحلیلی ساده و با کمک از مبانی علم سیاست به عنوان علوم کمکیار تاریخ، می توان دریافت قتیبه که قصد ایجاد حکمرانی و تأسیس جامعه اسلامی و استقرار و استحکام موقعیت خود را داشته، بعید است به چنین کشتاری دست زده باشد. به نظر چنین ارقامی ساخته و پرداخته ذهن باهلان و برای ایجاد و تبلیغ اخباری دال بر مفاخرات قومی قبیله ای بوده است؛ چرا که آنان در آن عصر موقعیت ضعیفی در میان قبایل دیگر داشته اند. در مجموع باید توجه داشت به دلیل ارزشمند بودن خوی جنگجویی در میان قبایل عرب و عصبیتی که مایه مفاخره قبیله ای بوده است و نیز کسب افتخار و رقابت با دیگر قبایل، جعل یا تحریف یا اغراق در اخبار اینچنینی و بر ساختن آمار غیرواقعی به دلیل منافی که در پی داشته است، دور از ذهن نیست. (در این زمینه نک بلاذری، ۱۳۶۷، ۵۸۶).

بلاذری در ادامه روایت می نویسد: «قتیبه برادر خود، عبدالله بن مسلم را بر خوارزم ولایت داد و خود به غزای سمرقند رفت؛ جایی که در قدیم پادشاهان سغد در آن منزل می گزیدند و سپس اِشتیخَن را انتخاب کردند. قتیبه شهر را محاصره کرد و با مردم آنجا پیوسته بجنگید. غوزک، پادشاه سغد از پادشاه شاش که در طار بند بود، کمک خواست. وی با عده ای از جنگجویان به کمک آنان آمد؛ ولی اعراب با وی به شدت جنگیدند و آنان را شکست دادند؛ پس غوزک، پادشاه سمرقند با پرداخت دومیلیون و دویست هزار درهم در سال ناگزیر به صلح شد. (بلاذری، ۱۳۶۷، ۵۸۶).

از گزارش بلاذری همچنین روشن می شود هنگامی که قتیبه وارد شهر شد و نماز گزارد، به قصد ایجاد یک حکومت محلی اسلامی - عربی در سمرقند و بنیان نهادن جامعه اسلامی و تثبیت

موقعیت مسلمانان، اقدامات مهمی همچون ساخت مسجد و انتخاب امام جماعت و اسکان گروهی از اعراب را در شهر انجام داد و ضحاک بن مزاحم صاحب تفسیر را برای تبلیغ اسلام در سمرقند گمارد (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۰). در این گزارش از چگونگی لشکرکشی قتیبه از خوارزم تا سمرقند که حدود هفتصد کیلومتر با هم فاصله دارند، مطالبی بیان شده است اما از امکانات لازم برای حرکت سپاه و تجهیز آن و مدت این لشکرکشی با اسب و ... که مسلماً زمان زیادی می‌برده، سخنی به میان نیامده است. این ضعف‌ها نشان دهنده آن است بلاذری به مبانی علم عمران و امکانات تمدنی در آن عصر توجه کافی نکرده است.

بلاذری در ادامه روایت با فعل «یقال» که نشان‌دهنده تردیدش در نقل اخبار است، می‌نویسد: «غوزک با قتیبه به هفتصد هزار درهم و سه روز پذیرایی از مسلمانان صلح کرد و بتخانه‌ها و آتشکده جزء صلح بود. ایرانی‌ها گفتند که در آنجا بت‌هایی است که اگر کسی به آنان بی‌احترامی کند، به هلاکت می‌رسد؛ بنابراین، قتیبه دستور داد تا بت‌ها را به بیرون آورند و زیورهایشان را برگرفتند و آن‌ها را آتش زدند. هنگامی که قتیبه بت‌ها را به دست خود آتش زد، جماعتی از ایشان به اسلام گرویدند». (نک: بلاذری، ۱۹۳۲، ص ۴۱۱). سپس بلاذری شعری را از المختار بن کعب جُعی، یکی از شعرای عرب، نقل می‌کند که قتیبه اعراب را در سغد اسکان داد و سغدیان را صحرائشین کرد. از این روایت، نقض عهد قتیبه نسبت به ایرانیان سغد روشن می‌شود. اما در این میان روشن نیست چه عواملی با وجود دهشت‌آفرینی‌های قتیبه موجب تمایل مردم آن منطقه به اسلام شده است.

- بلاذری روایت هشتم را از ابو عبیده و دیگران نقل کرده است. او می‌نویسد: «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، جمعی از مردم سمرقند به رسالت، نزدیک وی رفتند و دادخواهی کردند که قتیبه به خیانت وارد شهرشان شده و مسلمانان را در سمرقند سکونت داده است. عمر به عامل خود نوشت دآوری برای ایشان مشخص کند و والی عمر، جمیع بن حاضر الباجی را به دآوری گمارد. وی حکم به اخراج مسلمانان داد؛ به شرطی که قرار صلح را نقض کنند و با اهل بلد بجنگند؛ اما مردم سمرقند از جنگ کراهت داشتند و اجازه دادند مسلمانان در

شهر خود باقی بمانند.» از این گزارش می‌توان به نقض عهد قتیبه و مظالم وی بر مردم شهرهای ماوراءالنهر و شیوه حکمرانی عمر بن عبدالعزیز پی برد. از جمله اشکالات این روایت این است که نام والی شهر در آن مشخص نیست و این موجب نقض روایت شده؛ گرچه در روایت بعد والی خراسان در دوران عمر بن عبدالعزیز، جراح بن عبدالله الحکمی عنوان گردیده است (نک: بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۵).

در روایت نهم، بلاذری از قول هیشم بن عدی و او از قول ابن عیاش همدانی نقل کرده که قتیبه همه مناطق شاش را فتح کرد و به آسبجج رسید. بلاذری با آوردن فعل «قیل» - که نشان‌دهنده تردید او نسبت به این خبر است - می‌افزاید که فتح دژ آسبجج، پیش از فتح شاش بوده است. سپس ادامه می‌دهد ترکان به همراهی اهل شاش بر آنجا مستولی شدند. پس از آن نیز نوح بن اسد در خلافت معتصم آنجا را فتح کرد و دیواری دورش کشید که تاکستان‌ها و مزارع اهل آن را دربر می‌گرفت (نک: بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۱). در این روایت، بلاذری نه سال این وقایع مهم را تعیین کرده و نه روند و شیوه لشکرکشی قتیبه بن مسلم از مرو به طرف شاش و فتح آنجا را شرح داده است.

در روایت دهم، بلاذری از قول معمر بن مثنی، بدون ذکر سال فتح می‌نویسد: «قتیبه خوارزم و سمرقند را بگشود. پیش از آن نیز سعید بن عثمان با اهل آن شهر صلح کرده بود و قتیبه دوباره آن را بگشود، بدون آنکه نقض عهدی کرده باشند، قتیبه میزان مال صلح ایشان را کافی ندانسته بود ابو عبیده گوید: قتیبه بیکند و کش و نسف و شاش را بگشود و به غزای فرغانه رفت و بخشی از آن را فتح کرد و با سغد و اشروسنه نیز بجنگید» (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۱). بلاذری در این روایت نیز از بیان جزئیات و ذکر سال‌های این فتوحات و علل فتح مجدد خوارزم و سمرقند سخنی به میان نیاورده است. همچنین توضیح نداده فتح این جغرافیای گسترده به مدت یکسال با وجود فاصله زیاد شهرها از یکدیگر و با امکانات تمدنی آن عصر چگونه ممکن شده است. از

این رو این قبیل روایات را با عقل تاریخی و مقتضیات عصری و تمدنی آن روزگار نمی توان پذیرفت.

- در روایت یازدهم، بلاذری با فعل «قالوا» (گویند) می‌نویسد: «قتیبه بن مسلم باهلی از سلیمان عبدالملک ترس و وحشت داشت؛ زیرا وی برای بیعت با عبدالعزیز بن ولید تلاش کرده بود تا بیعت با سلیمان صورت نگیرد. وقتی ولید مُرد و سلیمان به خلافت رسید، قتیبه برای مردم خطبه خواند و اعراب را به مخالفت با سلیمان دعوت کرد؛ ولی کسی دعوت او را اجابت نکرد. قتیبه سران قبایل بنی تمیم و بکر بن وائل و آزد را دشنام داد و آنان را اهل سافله خواند» (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۲). در این روایات نیز تطبیق روایات با اخبار منابع دیگر صورت نگرفته و سلسله اسناد نیز مجهول مانده است.

- بلاذری روایت دوازدهم را با فعل «قال» و به صورت ناشناس آورده است. گرچه احتمالاً گوینده خبر معمر بن مثنی است. این خبر تنها گزارش دقیق و مفصل (حدود دو صفحه) از شورش علیه قتیبه است. در این خبر چنین آمده که: «سلیمان به قتیبه نامه نوشت و او را به ولایت گمارد و در آن دستور داده بود که زندانیان را آزاد کند و عطایای مردم را بپردازد و به هر که قصد بازگشت دارد، اجازه بازگشت دهد. مردم از این نامه آگاه شدند؛ زیرا خلیفه به فرستاده خود گفته بود که مردم را از متن آن نامه آگاه سازد» (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۲). در ادامه این روایت آمده است: «قتیبه گفت: این تدبیر علیه من است و به سخنرانی ایستاد و مردم و قبایل را به مخالفت با سلیمان دعوت کرد. مردم به دلیل دشنام‌هایی که به آنان داده بود، از وی ناراحت بودند. قتیبه عذرخواهی کرد که من خشمگین بودم و نمی‌دانستم که چه می‌گویم؛ اگر نه جز خیر شما را خواهان نیستم؛ ولی اعراب الحاح وی را نپذیرفتند. قتیبه در خطبه‌ای از نیکی‌های خود به اعراب و بی‌وفایی آنان یاد کرد و اعراب را از عجم‌های همراه خود بترسانید» (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۲). از گزارش بلاذری چنین برمی‌آید که توطئه سلیمان علیه قتیبه مؤثر واقع می‌شود و اعراب بنی تمیم که کینه کشته شدن بنی‌اهتم به وسیله قتیبه را به دل داشتند، به رهبری و کعب بن حسانی یربوعی تمیمی، علیه قتیبه شورش می‌کنند. این نکته به درستی از چشم بلاذری دور نمانده

است. اما در ادامه بلاذری گزارش می‌دهد در آن زمان جنگجویان اهل بصره چهل هزار نفر و اهل کوفه هفت هزار نفر و از موالی ایرانی نیز هفت هزار نفر در خراسان بودند. که این آمار این نشان می‌دهد ساختار شورشیان علیه قتیبه شامل قبایل نزاری بنی تمیم و بنی ضبّه و آزد از قبایل جنوبی بوده است.

قتیبه نیز از میان خاندان و برادرانش، برادرش صالح به دفاع از وی برخاست؛ ولی با تیر یکی از بنی ضبّه کشته شد. بلاذری ادامه می‌دهد قتیبه که از حسان نبطی، رئیس موالی انتظار دفاع از خود داشت، گفت: حمله کن. او گفت: زمان آن نرسیده. در همان حال، ایرانی‌ها به اعراب یورش بردند؛ ولی حسان به آنان گفت: ای جماعت عجم، چرا خود را برای قتیبه به کشتن می‌دهید؟ مگر او آزمایش خوبی در قبال شما داده است؟ حسان، موالی را از دفاع قتیبه بازداشت و همراه آنان به بنی تمیم پیوست. برادران و خاندان قتیبه و جمعی از شاهزادگان سغدی با قتیبه ماندند و رهاکردن او را ننگ خود می‌دانستند. اعراب بر سر او ریختند و طناب خیمه وی را کشیدند و او کشته شد و عبدالله بن علوان سر او را بیرید. همانطور که به طور اجمال گذشت بلاذری به تفصیل و با جزئیات خبر شورش بنی تمیم علیه قتیبه را شرح داده است و این روش درباره صرفاً برخی از اخبار از ویژگی‌های مثبت و نقاط قوت رویکرد اوست. گرچه چندان به چرایی و زمینه‌های رویداد توجه ندارد اما بیان روابط علی معلولی میان تحولات و بیان برخی دلایل وقوع رویداد، لو به صورت کلی خالی از لطف نیست.

- بلاذری روایت سیزدهم را از قول جمعی از ناقلان، از جمله هشام بن محمد کلبی در دو صفحه آورده است: «شورشیان به چادر قتیبه ریختند و جهم بن زحر جُعی وی را بکشت و عبدالله بن علوان سر او را قطع کرد و گروهی از برادران و خاندان وی نیز همراه او کشته شدند؛ ولی برادر وی، ضرار بن مسلم، که بنی تمیم او را امان داده بودند، رهایی یافت. مردان آزد سر قتیبه و انگشتی وی را برگرفتند و سرش را برای وکیع بن حسان تمیمی آوردند. وی سر را برای سلیمان فرستاد. مردم به غارت باهله، قوم قتیبه پرداختند؛ ولی وکیع بن حسان تمیمی مانع شد و حکومت مرو را برای ابومجلز لاحق بن حمیده نوشت و مردم از او راضی بودند. قتیبه به هنگام

مرگ ۵۵ ساله بود.» (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۳). از این گزارش که حاوی نکات مثبت و در خور توجهی است، به خوبی اختلافات قبیله‌ای اعراب در خراسان روشن می‌شود. همچنین مشخص می‌گردد که چگونه سلیمان از این اختلافات به نحو احسن بهره برده و موجبات شورش علیه قتیبه را فراهم کرده است. این اختلافات همچنین می‌تواند برخی دلایل و ریشه‌های شورش‌های بعدی علیه امویان در ماورالنهر را روشن سازد. این رویکرد در آخرین روایت‌های بلاذری قابل توجه و تحسین است. در ادامه نیز بلاذری با عنایت به جزئیات اشاره می‌کند که وکیع بن حسان، خراسان را به تصرف آورد. سلیمان بن عبدالملک قصد واگذاری حکومت خراسان به وی را داشت؛ ولی به سلیمان گفتند وکیع فتنه‌انگیز و اهل خشونت و اعرابی است. سلیمان نیز یزید بن مهلب را به جای وکیع گماشت (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۵).

– در روایت چهاردهم، بلاذری از قول معمر بن مثنی‌به فرار عبدالله بن عبدالله بن اهتم، به شام اشاره می‌کند: «عبدالله پدر خاقان نماینده قتیبه در مرو به سعایت قتیبه، به حجاج نامه نوشته بود. وی آن نامه را برای قتیبه فرستاد؛ پس عبدالله احساس خطر کرد و به شام گریخت و با دوره‌گردی جامه‌های کتانی در شام می‌فروخت» (بلاذری، ۱۹۳۲، ۴۱۴). گرچه بلاذری خبری جزئی را در قالب یک روایت گزارش کرده و از اخبار مهم و گسترده فتوح ماوراءالنهر بعضاً غفلت کرده است، اما از آنجا که سرنوشت اجتماعی یکی از حکام ماوراءالنهر را به طور کامل توضیح داده جالب توجه است.

– روایت پانزدهم را بلاذری از قول ابو عبیده معمر بن مثنی‌به بدون ذکر سال و مکان آورده است. در این خبر به حرکت قتیبه به سمت شهر فیل اشاره شده و آمده است: «قتیبه به غزای شهر فیل رفت و آن را بگشود و پیش از آن، امیه بن عبدالله بن خالد بن اُسید آن شهر را فتح کرده بود؛ ولی مردم آنجا سر از اطاعت برداشته بودند. یزید بن مهلب قصد ایشان کرده بود؛ لکن کاری از پیش نبرده بود تا وقتی که قتیبه آن شهر را بگشود» (بلاذری، ۱۹۳۲، ص ۴۱۵). در این گزارش نیز بلاذری از ذکر سال وقوع این رویداد غفلت کرده است. همچنین از کم و کیف امکانات و عده و عُدّه سپاه قتیبه برای این لشکرکشی و نیز مدت زمان آن و شیوه عملیات نظامی قتیبه

برای تصرف شهر اخبار به میان نیامده است. بلاذری صرفاً به اسم شهر تصرف شده اکتفا کرده و از توضیح علل تمرّد خوارزمی‌ها و ناتوانی یزیدبن مهلب در فتح فیل، پیش از قتیبه توضیح عبور کرده است. می‌توان گفت این رویکرد در واقع نشان دهنده غفلت حتی برخی مورخان بزرگ اسلامی، از بیان جزئیات رویدادها و عدم دقت و تعمق کافی در محتوای اخبار است. همچنین توجه ناکافی به سند روایت‌ها و تطبیق ندادن آن‌ها با اخبار منابع دیگر یا شواهد خارجی ضعف‌هایی است که طبق بنیان‌های تاریخنگارانه ابن خلدون، بر روش و رویکرد این دست از مورخان وارد است. این روش بازنمایی اخبار در مواردی که مورخ حتی قصد روایت تحول یا رویداد مهمی را دارد موجب ارائه اخباری نادقیق و بعضاً غیرموثق از سوی کتاب‌های مهم تاریخی شده است. آنچه بیان شد نشان می‌دهد پژوهشگر تاریخ باید تا چه میزان به روش برهان و استدلال در نقل و نقد اخبار از منابع مختلف تاریخی اشراف داشته باشد و در این زمینه هیچ‌گونه سهل‌انگاری قابل‌پذیرش نیست.

نتایج پژوهش

از مجموع ۱۵ گزارش پیش‌گفته روشن می‌شود بلاذری تلاش کرده نشان دهد ورود قتیبه به خراسان و ماوراءالنهر در چه شرایطی بوده و چگونه صورت گرفته است. گرچه بلاذری اخباری که نشان دهنده وضعیت سیاسی آشفتنه و متزلزل ماوراءالنهر باشد به صورت روشن و مستقیم ارائه نکرده است اما از فحوای گزارش‌های او چنان برمی‌آید که در این اعصار اقتدار مرکزی در ماوراءالنهر وجود نداشته و شاهزادگان بر نواحی موروثی ایالات خود فرمان می‌رانده و اختلافات گسترده‌ای با یکدیگر داشته‌اند. همچنین بلاذری نشان می‌دهد قتیبه کوشش وسیعی برای پیشرفت فتوح تا مرزهای چین به عمل آورده و حتی با ایرانیان متحد شده است. اما به اهداف این لشکرکشی‌ها و کم و کیف و جزئیات آن‌ها توجه آنچنانی نشان نمی‌دهد. وی با گسترش طولی فتوح در ماوراءالنهر، اتخاذ سیاست نرمش و خشونت و تنبیه سخت خیانتکاران، تلاش طاقت‌فرسایی برای استقرار موقعیت اعراب و مسلمانان و گسترش اسلام طی ده سال

کرد اما صرفاً نشانه‌هایی کوتاهی از این تحلیل در روایت بلاذری می‌توان مشاهده کرد. بلاذری با اندکی احتیاط نشان داده قتیبه در راه فتوحات از غارت و کسب غنایم، نقض عهد و ستمگری و کشت و کشتار ساکنان بومی اعم از پارسیان و ترکان ابایی نداشته است و سرانجام بر اثر توطئه سلیمان، خلیفه اموی، مشروعیت خود را در میان قبایل مضر، یمنی، ترکان و ایرانی‌ها از دست داده و با پایانی عبرت‌انگیز در شورش آنان کشته شده است.

اما کاربست روش ابن‌خلدون در بررسی و نقد اخبار فتوح قتیبه بن مسلم در فتوح البلدان نشان داد روایت‌های بلاذری ایرادات و کاستی‌های قابل توجهی دارد. یکی از اصلی‌ترین نقدهایی که می‌توان به این روایات وارد ساخت روش بلاذری در نقل اخبار به صورت وجاده و بدون سند است. گرچه بلاذری با ذکر فعل «قالوا» و به نقل از فتوح‌نگاران معتبر از این روش استفاده کرده، اما چون روح حاکم بر روایت، بیان فتوح‌نگاری به شکل عام بوده است؛ اولاً مهارت لازم در تلخیص و تقطیع اسناد به چشم نمی‌خورد و ثانیاً از بیان جزئیات مهم و اثرگذار آن هم درباره یکی از مهمترین فتوحات در تاریخ اسلام غفلت شده است. از این رو خواننده هم بعضاً دچار سردرگمی می‌شود و هم از اخبار به صورت کامل مطلع نمی‌گردد. بنابراین برای اطلاع از اخبار جزئی فتوح و شرح کامل اقدامات قتیبه، لازم است در کنار فتوح‌البلدان، به منابع دیگر نیز رجوع کند. بلاذری همچنین اقبالی در استفاده از برهان و استدلال و به کارگیری عقل تاریخی و تطبیق اخبار با منابع دیگر و همچنین تطبیق با اسناد حکومتی یا شواهد خارجی نشان نمی‌دهد. این یکی از ایراداتی مهمی است که ابن‌خلدون آن را اساس کار یک مورخ و بسیار ضروری می‌داند و معتقد است غفلت از آن موجب نقل اخبار غیرموثق خواهد شد. نشانه‌هایی از این رویکرد در چند خبر از بلاذری قابل مشاهده است از جمله چند خبر شگفت‌آور از فتوح پی‌درپی قتیبه در مدت زمانی کوتاه اما در جغرافیای گسترده که طی کردن مسافت آن زمان طولانی را می‌برد. یا عدم توجه به امکانات و عده و عده سپاهیان مهاجم و مدافع و نیز آمار محیرالعقولی که با مقتضیات عصری و تمدنی قابل جمع نیست. در این دست از روایات بلاذری بی‌هیچ کنکاش و تعمقی و عدم رجوع به سایر منابع و شواهد تاریخی به نقل تحولات و

رویدادها پرداخته که محل نقد است و توجه به این ظرایف از جمله مولفه های بسیار مهم در تاریخنگاری از منظر ابن خلدون می باشد. بر همین اساس ابن خلدون معتقد است نقل اخباری از این دست که امکان وقوع عقلی و عرفی و تاریخی آن ها ممکن نیست نشان از سهل انگاری مورخ دارد و موجب تحریف تاریخ خواهد شد. همچنین بلاذری به اخبار آمیخته با اغراق که هدف غایی آن ها مفاخرات قبیله ای و عصبیت های قومی باهلیمان بوده توجه انتقادی نداشته و از بررسی تحلیلی آن ها غفلت ورزیده است. توجه به عصبیت های قومی در نقل مفاخرات قبیله ای از جمله ویژگی های تاریخنگاری مورد تأکید ابن خلدون و اساس اندیشه تاریخی او درباره تاریخ عرب است. بلاذری برخی اشتباهات جغرافیایی نیز در تعیین جایگاه شهر فیل داشته است، در حالی که بر مورخان پوشیده نیست که جغرافیا ظرف وقوع تاریخ است و به باور بسیاری از مورخان از جمله ابن خلدون جغرافیا بر رویدادهای تاریخی و روحیات و آداب و رسوم یک نژاد یا ملت بسیار تاثیرگذار است و هر دو محور زمان و مکان (محیط جغرافیایی) بر تحولات تاریخی و سیر و عمق آن ها تاثیر فراوانی بر جای می گذارند. بنابراین عدم توجه کافی به آن می تواند ضعف هایی قابل توجهی را برای روایات تاریخی در پی داشته باشد.

فهرست منابع و مطالعات

- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله طنجه‌ای (۱۳۶۱) رحله ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۶۶ ش)، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، امیر کبیر: تهران.
- ابن خردادبه، عبدالله بن عبدالله (۱۸۸۹ م)، المسالك و الممالک، نشر دخویه، لیدن.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۵۱۳۹۱ هـ)، مقدمه ابن خلدون، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- (۱۹۷۱) ----- م)، تاریخ ابن خلدون المسمی بالعبر، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

ابن خَلَّکان ابی‌العباس شمس‌الدین (۱۹۷۲) وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالفکر.

ابن ندیم محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، الفهرست، تحقیق و ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: امیرکبیر. اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۳۸ ش) المسالک و الممالک، ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۹۳۲)، فتوح البلدان، تعلیق و تصحیح رضوان محمد رضوان، مصر: المطبعة المصریه بالازهر.

(۱۳۶۷) -----، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر. حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۷۲) مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا. حموی، یاقوت (بی تا) معجم البلدان، بیروت: دارصادر.

زمانی محبوب، حبیب (۱۳۹۴)، بررسی ورود اسلام به ماوراءالنهر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی: آستان قدس رضوی.

طبری، محمد جریر (۱۴۰۹ ق)، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. عزیزی، حسین (۱۳۹۱)، نقد و بررسی منابع تاریخی فتوح در سه قرن اول هجری با رویکرد به فتوح ایران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

قاسم بن سلام ابی‌عبید (۱۹۸۹) کتاب النسب، تحقیق مریم محمد خیر الدرع، بیروت: دارالفکر. قزوینی (۱۳۷۳) آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح سید محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

گیب، هامیلتون، (۱۳۳۷)، فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه حسین احمدپور، تبریز: نشر اختر.

لسترنج، گی (۱۳۸۶) فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه حسین احمدپور، نشر اختر: تبریز. محیط طباطبایی، سید محمد (۱۳۶۳)، زبان خوارزمی، یادنامه محمد بن موسی خوارزمی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مرادزاده، رضا (۱۳۸۲)، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

مستوفی، حمد اله (۱۳۶۲) نزهة القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب.

مسعودی، علی بن حسین (بی تا)، مروج الذهب، دارالاندلس، بیروت.

مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

ناصر (۱۳۶۶ش)، اندیشه واقع‌گرای ابن خلدون، ترجمه یوسف رحیم‌لو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۹) ظفرنامه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۸۹۲م)، البلدان، دخویه، لیدن.

